

پرسش شماره ۵

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

دوشنبه سی و یکم تیرماه ۹۹ - بیستم جولای ۲۰۲۰



کرونا و مذهب در جهان و در ایران

محمد رضا پویا

یکی از پیامدهای شیوع ویروس کرونا، آشکار شدن هر چه بیشتر ضدیت مذهب با علم و بویزه در این دوره با علم پزشکی بوده است. باورهای رایج دینی مبنی بر اینکه اعتقاد به خدا و پیامبران انسان را از

صفحه ۷

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است!

منصور حکمت

با کسیون سیاسی 10 میلیون توییت جنبش آزادیخواهی مردم در ایران، حکم اعدام سه جوان معترض آبنماه لغو گردید. اعدام نکید به جنبش بزرگی تبدیل شد که رژیم اسلامی را به عقب نشینی وادار نمود. پس از موفقیت این جنبش و در این روزها، باید مجددا یاد عزیز منصور

صفحه ۸

شکست انقلاب ۵۷ دلایل دیگری داشت!

محمد آسنگران

چپ سنتی در ورژن تازه "نو اندیشی" خود را عرضه میکند در نقد مقاله رفیق بهزاد مهرآبادی تحت عنوان "چرا انقلاب ۵۷

صفحه ۱۰

در باره اوضاع سیاسی ایران

محمد آسنگران

پرسش: اعتصاب کارگران هفت تپه، کمپین اعتراض به حکم اعدام سه جوان در ایران که مخالفت با آن تحت عنوان "اعدام نکنید" ابعاد میلیونی به خود گرفت و ترند جهانی شد و به سر تیترا اخبار بسیاری از رسانه های جهان تبدیل شد و تظاهرات در بهبهان و شیراز و تبریز و ماهشهر و... و قشون کشی رژیم اسلامی در برخی از شهرهای بزرگ، آیا این نشانگر آغاز دور جدیدی از اعتراضات توده ای است؟ کلا سیر اوضاع را به کدام سو ارزیابی میکنید؟

محمد آسنگران: این نمونه هایی که شما گفتید بویژه اعتصاب قهرمانانه و متحدانه هفت تپه که سی و شش روز است ادامه دارد و مقابله مردم با حکم اعدام امیر حسین مرادی و سعید تمجیدی و محمد رجبی فضایی را بوجود آورد که بخشی از مردم شهرهای نامبرده به خیابان آمدند و تنفر خود را از رژیم اعلام کردند. این نه تنها نشانگر دور جدید اعتراضات توده ای بلکه خود اعتراضات توده ای در ابعاد میلیونی را جلو چشم همگان قرار داده است. واقعیت این است: مردم به دنبال فرصتی هستند که با قدرت به خیابان بیایند و از شر این رژیم خلاص بشوند. اگر منظور شما از آغاز اعتراضات توده ای در خیابان است، آنگاه باید گفت این روندی است که در شرف وقوع است و کسی نمیتواند مانع آن بشود. آنچه مهم و باید مورد توجه ما باشد، که شما هم به آن اشاره کردید، این است که سیر تحولات اوضاع سیاسی و اعتراضی به کدام سو میرود؟

صرف نظر از اینکه اینکه سیر اوضاع به کدام سو میرود، یک چیز قطعی است: تقابل شدید مردم و رژیم جمهوری اسلامی هر آن میتواند شعله ور شود. این شعله ور شدن میتواند به هر بهانه ای باشد. صدور حکم اعدام سه جوان، درگیری مردم با نیروهای امنیتی و یا گیر دادن نیروهای سرکوبگر به حجاب

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سر دبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدram نواندیش

در باره اوضاع سیاسی ایران

محمد آسنگران

یک زن و یا هر عامل دیگری، ممکن است آتش این نفرت عمومی را شعله ور کند. مانند اتفاقی که در تونس افتاد و مرگ بو عزیزی شعله اعتراض مردم را روشن کرد. میخوام بگویم چه عاملی با عث روشن شدن آتش جنبش سرنگونی میشود مهم نیست چون هر موضوعی از جمله مخالفت با اعدام میتواند نقش این جرقه را داشته باشد. همچنانکه مسئله حجاب و درگیری جوانان با نیروهای امنیتی و دستگیری یک نفر در خیابان و اعتراض به مسئله محیط زیست و هر چیز دیگری میتواند این نقش را بازی کند. خود آن موضوعی که جرقه را میزند هنوز چیزی به ما نمیگوید. هیزم و بنزین هر دو آماده هستند. بنابر این هر اتفاق کوچک و بزرگ یا مهم و غیر مهمی میتواند این آتش را روشن کند. آنچه برای ما مهم است این است که جنبش چپ و کمونیستی چه نقشی در هدایت و تعیین مسیر روندهای آتی خواهد داشت. اولین شرط برای تاثیر گذاری در این روند این است که بدانیم چه اتفاقی میتواند بیفتد و کدام احتمالات پیش روی جامعه است.

کسی که بتواند این روندها را تشخیص بدهد قاعدتا نقش و تمرکز فعالیتش در جایی خواهد بود که به نفع روند مورد نظرش باشد. جریانات چپ و کمونیست به عنوان نیروهای جناح چپ جامعه و جنبش و حزب کمونیست کارگری هم به تبع برای شکل دادن به سناریوی مورد نظر خود در این قطب جامعه، بر سازمان دادن و تقویت جنبش انقلابی مردم برای سرنگونی متمرکز میشوند. در این مسیر علاوه بر تقابل جدی و موثر برای سرنگون کردن رژیم، جدال با نیروهای راست یکی از فعالیتهای مهم و موثر خواهد بود. زیرا شرکت در این جدال امکان انتخاب به مردم میدهد. انتخاب افق راست یا چپ بدون این جدال ممکن نیست. این بویژه برای چپ جامعه حیاتی است. زیرا سرنگونی جمهوری اسلامی سیاستی است که کل جامعه چه چپ و چه راست اپوزیسیون آنرا پذیرفته و دست بکار اجرای آن هستند. آنچه آینده را شکل میدهد انتخابی است که مردم سرنگونی طلب در میان دو افق چپ و راست میکنند. زیرا روشن است که توهم "همه با هم" سال ۵۷ تکرار نخواهد شد.

واضح است که جامعه ابتدا به ساکن یک حزب یا شخصیت و نیرو را انتخاب نمیکند بعد دنبال انتخاب افق سیاسی جنبش معینی برود. روند انتخاب مردم برعکس اتفاق میفتد. ابتدا جامعه یا دقیقتر بگویم بخش قابل توجهی از فعالین و مردم معترض تحت تاثیر یک افق سیاسی عمدتا به چپ یا راست اقبال نشان میدهند و در قدم بعد در میان نیروهای دخیل در آن

افق و جنبش، یکی از جریانات و یا گرایش خاصی را ترجیح میدهند. هژمونی پیدا کردن در جنبشهای اعتراضی، پراتیک سیاسی چند وجهی میطلبد فقط یک تبلیغات صرف نیست. اما یک چیز قطعی و روشن است فعالین و رهبران جنبشهای اعتراضی نقش کلیدی و حلقه واسط بین این جنبشها و جریانات سیاسی را بازی میکنند. بدون همراهی این فعالین و لیدرها با یک افق و جریان معین، کسب هژمونی امری ذهنی و سوژکتیو میماند. برای عینیت پیدا کردن و ابژکتیو شدن این هژمونی، باید این حلقه میانی، جامعه و جریانات سیاسی را به هم وصل کند. در ضمن لازم است بگویم هژمونی پیدا کردن یک جریان شباهتی به اتفاقات سال ۵۷ نخواهد داشت. این بار دو افق و دو نیرو با خود آگاهی بسیار بالایی وارد میدان سیاست و جدال خواهند شد. این روند فقط بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی یک جنبش بر جنبش دیگر تعیین تکلیف خواهد شد.

پرسش: یکی از وجوه برجسته شرایط کنونی جامعه، وضعیت اقتصادی مردم است. گفته میشود که رژیم اسلامی از نظر اقتصادی به فروپاشی رسیده است. ارزیابی شما در اینمورد چیست؟
محمد آسنگران: فروپاشی اقتصاد در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی یکی از احتمالات قوی است. اما کسی که بگوید امروز این اتفاق افتاده است یا شناخت دقیقی از فروپاشی ندارد و یا در محدوده تبلیغات علیه رژیم چنین فرمولی را بکار میبرد که موضوع بحث ما نیست. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که جمهوری اسلامی هیچ راهی برای عبور از بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ندارد. در این مورد مشخص باید بگویم برای مقابله با بحران و ورشکستگی اقتصادی راه حلی در چهارچوب این رژیم متصور نیست. علاوه بر آن، دزدی و اختلاس سیستماتیک توسط مقامات جمهوری اسلامی، مجالی به کوچکترین تخفیفی در بحران را نمی دهد حتی در جاییکه ثروت فراوانی در کشور تولید شود، مثالش دوران احمدی نژاد است. این مسئله ساختاری است و ربطی به سیاست این یا آن جناح و قرار داد با این یا آن کشور شرقی و غربی ندارد. اما سیر فروپاشی اقتصاد ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی در شرایط امروز، خیلی دور نیست. زیرا وسیعترین محاصره اقتصادی بعلاوه بحران ساختاری و لاینحل اکنون دست به دست هم داده و با سرعت به این سمت میرود. وقتیکه هر دلار آمریکایی به ۲۶ هزار تومان رسیده و دستمزد کارگر با این حساب روزی حدود کمتر از دو دلار تعیین شود، روشن میکند ابعاد و عمق فقر و فلاکت تا کجا رفته است. اکنون خود مقامات رژیم اسلامی گفته اند که از جمعیت هشتاد میلیونی ایران حدود شصت میلیون زیر خط فقر زندگی میکنند. تازه این فرمول زیر خط فقر هنوز گویا نیست. زیرا حدود چهل میلیون از این شصت میلیون پنج تا شش برابر زیر خط فقر بسر میبرند.

پرسش: با بحرانی تر شدن اوضاع سیاسی طبیعتا مردم با تمرکز بیشتر به نیروهای سیاسی در اپوزیسیون نگاه خواهند کرد. وضعیت این نیروها را چگونه میبیند؟ آیا جامعه میان چپ یا راست انتخاب خود را کرده است؟

محمد آسنگران: جریانات چپ و راست در اپوزیسیون هر کدام

"منافق" شده است. طیف ناسیونالیستهای پرو غرب منهای افسانه های تاریخی شان، در پی تحولات انقلاب مشروطه و مشخصا با قدرت گیری رضا شاه وارد عرصه سیاست در ایران شده اند. با وجود این تفاوتها، هر دو طیف نیروهای راست، تمام شانس قدرت گیری خود را به حمایت غرب و مشخصا آمریکا گره زده اند. اکنون رابطه با سیاستمداران راست و سلام و علیک با مقامات دولتهای غربی موضوع رقابت این دو جنبش با هم است. هرکدام تلاش میکنند کالای خود را با قیمت ارزانتری به دولتهای غربی عرضه کنند تا بلکه توجه آنها را جلب کنند.

همینجا لازم است تاکید کنم سازمان مجاهدین خلق به دلیل فعالیتها و سیاستهای چهار دهه اخیرش و به دلیل تبدیل شدنش از یک سازمان چریکی مخالف شاه به سازمانی مافیایی و سکت مذهبی، هیچ شانسی در جنبشهای سیاسی ایران برای کسب قدرت و حتی شریک شدن در قدرت را ندارد. زیرا نماینده هیچ قشر و طبقه ای در جامعه ایران نیست. همچنانکه داعش نبود. سازمانی در حال انقراض است. آنچه که در صحنه سیاست و جنبشهای اجتماعی ایران ماندگار و منافع طبقاتی معینی را نمایندگی میکنند نیروهای چپ و کمونیستی و جریانات ناسیونالیست ایرانی میباشدند. نیروهای ناسیونالیسم پروغرب و جنبش ملیگرایی پرچمدار دفاع از منافع بورژوازی ایران هستند. علاوه بر اینکه بورژوازی ایران از روز اول با سنت استبدادی و ضد کمونیستی متولد شده است در این دوره و مقطع زمانی،- ضدیتش با کمونیسم را بسیار پر رنگ کرده است. این ویژگی و جاذبه ای است که دولتهای غربی و مشخصا دولت آمریکا میتوانند بر روی آن حساب باز کنند. همچنانکه در مورد رضا شاه و محمد رضا شاه و خمینی همین ویژگی و جذابیت را برای غرب نمایندگی کردند. سازمان مجاهدین هم تازگی به این امر واقف شده و برای فروش خود در بازار هر روز ضدیت اش با هر نوع چپگرایی و کمونیسم را پر رنگتر میکند.

جامعه از جریانات چپ و کمونیست ایرانی در تاریخ صد سال اخیر علیرغم هر سیاستی که داشته اند، تصویری مثبت بوده است. مردم چپها را نماینده آزادیخواهی و برابری طلبی میدانند. مردم کمونیستها و چپهای جامعه را به عنوان انسانهای فداکار میشناسند. با این وجود متأسفانه سهم چپ فقط قربانی شدن و زندانی شدن و فداکاری بی انتها بوده است. همین شرایط بعلاوه فضای سیاسی جهان در دوره های مختلف، آنها را به مانند در اپوزیسیون و حاشیه سیاست عادت داده است. خارج از ماهیت سیاسی و نظری و تفاوت آنها با همدیگر در قبل و بعد از انقلاب ۵۷ تا اواسط دهه شصت، چپ ایران همیشه نه تنها قربانی بوده است بلکه حتی نتوانسته است چهره ها و فعالین خود را به جامعه بشناساند. به تاریخ چپ ایران نگاه که کنید متوجه میشوید اسامی و شخصیتهای چپ تا اواسط دهه شصت شمسی فقط بعد از مرگشان معروف شده اند. کمتر شخصیت چپ ایرانی را میشناسید که در قید حیات بوده باشد و شرایط و سنت سیاسی به او اجازه داده باشد که در بعد اجتماعی برای مردم قابل دسترس بوده باشد.

اما نیروهای چپ و کمونیست ایران با هر افت و خیزی که داشته اند امروز پرچم روشنی دارند. پرچم آزادی، برابری، رفاه و مخالفت با هر نوع تبعیض سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه. این

تلاش میکنند در جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی دخیل باشند و رنگ خود را به این جنبش بزنند. شعارهای خود را در این اعتراضات به جلو صحنه بیاورند و فرهنگ سیاسی خود را به فرهنگ جامعه تبدیل کنند. علاوه بر این جریانات راست عموماً امید پیروزی خود را به آمریکا و حمایت کشورهای غربی گره زده اند. چه سازمان مجاهدین و چه سلطنت طلبان و چه افراد پراکنده و بدون تشکل این جنبش، اتکایشان به دو مولفه بسیار برجسته است. یکی فرهنگ عامه و دیگری حمایت دولتهای غربی. فرهنگ عامه مردم که به زعم این جریانات شامل احترام به مذهب، تقدیس شخصیتهای افسانه ای ایران و پرچم شیر و خورشید نشان که یکی از مهمترین آیکونهای جنبش ناسیونالیستی است، میشود، پایه سیاست همه آنها و نقطه اشتراکشان محسوب میشود. آنها میدانند نفرت از جمهوری اسلامی در جامعه بیش از حد است و این نفرت از حکومت باعث شده است هر نوع حکومت مذهبی بی اعتبار شود. با این وجود فکر میکنند مذهب عاملی است که بخش عقب مانده جامعه را به آنها نزدیک میکند. مهمتر از این مولفه، احترام آنها به مذهب عمدتاً به این دلیل است که فکر میکنند با این سیاست میتواند بخشهایی ریزش کرده از رژیم جمهوری اسلامی را در شرایط جابجایی قدرت به خود وصل کنند. سازمان مجاهدین خلق که در برنامه رسمی خود اسم حکومت مورد نظرش جمهوری دمکراتیک اسلامی است و خود را پیرو شیعه اثنی عشری و اسلام توحیدی میدانند، امروز برخلاف برنامه مصوب خود فریاد میزند حکومت باید غیر مذهبی و غیر اتمی باشد.

این غیر مذهبی و غیر اتمی برای جلب حمایت دولتهای غربی و رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی طراحی شده است. اگر نه همه میدانند و میبینند که شکل و قیافه نیروهای سازمانی مجاهدین بطور مشتمل کننده ای اسلامی و سکتی طراحی شده است. تا جایی که حتی ازدواج و رابطه عاطفی زن و مرد در این سازمان ممنوع اعلام شده است و کسانی که قبلاً زندگی مشترک داشتند ناچار به جدایی شدند این یعنی سکت مذهبی به تمام معنا. در سیاست احزاب اپوزیسیون ما در خاور میانه فقط دو سازمان با این مشخصات میشناسیم. یکی سازمان مجاهدین و دومی پ.ک.ک در کردستان ترکیه است. امجاهدین از منظر اسلامی و پ.ک.ک از منظر ناسیونالیستی. هر دو اعلام کرده اند تا وقتی که در مبارزه با دشمن هستند افراد سازمانشان باید فقط به ایندولوژی سازمان فکر کنند نه به زندگی فردی و عاطفی و انسانی خود.

ناسیونالیستهای سنتی که عمدتاً خود را پرو غربی تعریف میکنند و سلطنت طلبان هم بخشی از این جنبش هستند، با زنده کردن روایتهای افسانه ای تحت عنوان "فتخارات ملی" که پرچم و سرود فاشیستی ای ایران مرز پرگهر و... از مهمترین آیکونهای آنها است، با مقایسه جمهوری اسلامی با دوره شاه میخواهند گذشته را به آینده بفروشند. تفاوت مجاهدین و این طیف تفاوتی جنبشی است. مجاهدین یکی از نیروهای ملی اسلامی است که از نظر جمهوری اسلامی

پرش: اعتصاب کارگران هفت تپه، کمپین اعتراض به حکم اعدام سه جوان در ایران که مخالفت با آن تحت عنوان "اعدام نکنید" ابعاد میلیونی به خود گرفت و ترند جهانی شد و به سر تیترا اخبار بسیاری از رسانه های جهان تبدیل شد و تظاهرات در بهبهان و شیراز و تبریز و ماهشهر و... و قشون کشی رژیم اسلامی در برخی از شهرهای بزرگ، آیا این نشانگر آغاز دور جدیدی از اعتراضات توده ای است؟ کلا سیر اوضاع را به کدام سو ارزیابی میکنید؟

محمد آسنگران: این نمونه هایی که شما گفتید بویژه اعتصاب قهرمانانه و متحدانه هفت تپه که سی و شش روز است ادامه دارد و مقابله مردم با حکم اعدام امیر حسین مرادی و سعید تمجدی و محمد رجبی فضایی را بوجود آورد که بخشی از مردم شهرهای نامبرده به خیابان آمدند و تنفر خود را از رژیم اعلام کردند. این نه تنها نشانگر دور جدید اعتراضات توده ای بلکه خود اعتراضات توده ای در ابعاد میلیونی را جلو چشم همگان قرار داده است. واقعیت این است: مردم به دنبال فرصتی هستند که با قدرت به خیابان بیایند و از شر این رژیم خلاص بشوند. اگر منظور شما از آغاز اعتراض توده ای در خیابان است، آنگاه باید گفت این روندی است که در شرف وقوع است و کسی نمیتواند مانع آن بشود. آنچه مهم و باید مورد توجه ما باشد، که شما هم به آن اشاره کردید، این است که سیر تحولات اوضاع سیاسی و اعتراضی به کدام سو میرود؟

صرف نظر از اینکه اینک سیر اوضاع به کدام سو میرود، یک چیز قطعی است: تقابل شدید مردم و رژیم جمهوری اسلامی هر آن میتواند شعله ور شود. این شعله ور شدن میتواند به هر بهانه ای باشد. صدور حکم اعدام سه جوان، درگیری مردم با نیروهای امنیتی و یا گیر دادن نیروهای سرکوبگر به حجاب یک زن و یا هر عامل دیگری، ممکن است آتش این نفرت عمومی را شعله ور کند. مانند اتفاقی که در تونس افتاد و مرگ بو عزیز شعله اعتراض مردم را روشن کرد. میخوام بگویم چه عاملی با عث روشن شدن آتش جنبش سرنگونی میشود مهم نیست چون هر موضوعی از جمله مخالفت با اعدام میتواند نقش این جرقه را داشته باشد. همچنانکه مسئله حجاب و درگیری جوانان با نیروهای امنیتی و دستگیری یک نفر در خیابان و اعتراض به مسئله محیط زیست و هر چیز دیگری میتواند این نقش را بازی کند. خود آن موضوعی که جرقه را میزند هنوز چیزی به ما نمیگوید. هیزم و بزین هر دو آماده هستند. بنابر این هر اتفاق کوچک و بزرگ یا مهم و غیر مهمی میتواند این آتش را روشن کند. آنچه برای ما مهم است این است که جنبش چپ و کمونیستی چه نقشی در هدایت و تعیین مسیر روندهای آتی خواهد داشت. اولین شرط برای تاثیر گذاری در این روند این است که بدانیم چه اتفاقی میتواند بیفتد و کدام احتمالات پیش روی جامعه است.

کسی که بتواند این روندها را تشخیص بدهد قاعدتا نقش و تمرکز فعالیتش در جایی خواهد بود که به نفع روند مورد نظرش باشد. جریانات چپ و کمونیست به عنوان نیروهای جناح چپ جامعه و جنبش و حزب کمونیست کارگری هم به تبع برای شکل دادن به سناریوی مورد نظر خود در این قطب جامعه، بر سازمان دادن و تقویت جنبش انقلابی مردم برای سرنگونی متمرکز میشوند. در این مسیر علاوه بر تقابل جدی و موثر برای سرنگون کردن رژیم، جدال با نیروهای راست یکی از فعالیتهای مهم و موثر خواهد بود. زیرا

تصویر مدرن حاصل تحولات چپ بعد از انقلاب ۵۷ تا به امروز است. ضدیت با سرمایه داری در ایران اکنون به فرهنگ بخش قابل توجهی از طبقه کارگر و مردم آگاه و قشر تحصیل کرده ایران تبدیل شده است. مخالفت با مجازات اعدام و دفاع از حقوق کودک و دفاع از برابری کامل زن و مرد و دفاع از دخالت مستقیم شهروندان در سرنوشت سیاسی و اقتصادی جامعه و مخالفت با ناسیونالیسم و ملیگرایی و نقد بدون تحقیر مذهب و... همگی از جمله دستاوردهای دوره متاخر چپ و کمونیسم ایران است. امروز رگه ای از کمونیسم ایران این فرهنگ و سیاست را نمایندگی میکند که توانسته است این موضوعات را به فرهنگ بخش قابل توجهی از مردم و حتی نیروهای سیاسی راست و چپ ایران تبدیل کند.

اگر اکنون شاهدیم همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون خود را مدافع حکومت سکولار و غیر مذهبی، حقوق برابر برای زن و مرد و لغو مجازات اعدام و حقوق کودک معرفی میکنند، خارج از اینکه تا چه حد متعهد به این مسائل هستند، ناشی از فضای سیاسی متحول و قطبی شده جامعه است که این فرهنگ را به آنها دیکته کرده است. با توجه به مولفه های فوق، جنبش چپ و کمونیستی ایران در تقابلی سخت با جمهوری اسلامی و جدالی دائمی با جریانات راست است. جامعه هنوز نه چپ و نه راست را انتخاب نکرده است. کسی که ادعا کند جامعه یکی از این جنبشها را انتخاب کرده است در توهم و نادانی بسر میرود. واقعیت این است جامعه وقتی دست به انتخاب بین چپ و راست میزند که در پروسه سرنگونی برجستگی و هژمونی یکی از اینها مسجل شده باشد. وجود انواع شعارهای چپ و رادیکال و راست و ناسیونالیستی در خیابان نشانه عینی و غیر قابل انکاری است که به ما نشان میدهد هنوز این انتخاب اتفاق نیفتاده است. تازه بعد از رویکرد جنبشی و انتخاب یک افق معین از جانب اکثریت فعالین جنبشهای اجتماعی، ما شاهد هژمونی جنبش معینی خواهیم بود. در این پروسه به هر درجه ای فعالین جنبشهای اجتماعی به یک حزب و جریان خاص نزدیک بشوند و حضور آن جریان را در اتخاذ سیاست و تاکتیکهای خود ملحوظ کنند، زمینه انتخاب یک حزب و جریان معین عینی پیدا میکند.

بنابر این ما در این دوره هنوز شاهد ترکیبی از شعارها و مطالبات راست و چپ در جنبشهای اعتراضی خیابانی خواهیم بود. چپ باید با تمام قدرت برای هژمونیک شدن در جنبش سرنگونی طلبانه تلاش کند. یکی از تلاشها، مقابله بدون سازش و بدون تحقیر و نمایندگی کردن رادیکالیسم افراطی در مقابل حکومت است. اما همزمان نقد جنبشهای راست و جریانات منبعث از این جنبش از موضعی ماکسیمالیستی، امکان انتخاب بین چپ و راست را به مردم میدهد و زمینه هژمونیک شدن چپ را بیشتر فراهم میکند. کسی که از این وظیفه اصلی شانه خالی کند در صحنه سیاست حاشیه ای خواهد شد.

ربطی به سیاست این یا آن جناح و قرار داد با این یا آن کشور شرقی و غربی ندارد. اما سیر فروپاشی اقتصاد ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی در شرایط امروز، خیلی دور نیست. زیرا وسیعترین محاصره اقتصادی بعلاوه بحران ساختاری و لاینحل اکنون دست به دست هم داده و با سرعت به این سمت می‌رود. وقتیکه هر دلار آمریکایی به ۲۶ هزار تومان رسیده و دستمزد کارگر با این حساب روزی حدود کمتر از دو دلار تعیین شود، روشن میکند ابعاد و عمق فقر و فلاکت تا کجا رفته است. اکنون خود مقامات رژیم اسلامی گفته اند که از جمعیت هشتاد میلیونی ایران حدود شصت میلیون زیر خط فقر زندگی میکنند. تازه این فرمول زیر خط فقر هنوز گویا نیست. زیرا حدود چهل میلیون از این شصت میلیون پنج تا شش برابر زیر خط فقر بسر می‌برند.

پرسش: با بحرانی تر شدن اوضاع سیاسی طبیعتاً مردم با تمرکز بیشتر به نیروهای سیاسی در اپوزیسیون نگاه خواهند کرد. وضعیت این نیروها را چگونه میبیند؟ آیا جامعه میان چپ یا راست انتخاب خود را کرده است؟

محمد آسنگران: جریانات چپ و راست در اپوزیسیون هر کدام تلاش میکنند در جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی دخیل باشند و رنگ خود را به این جنبش بزنند. شعارهای خود را در این اعتراضات به جلو صحنه بیاورند و فرهنگ سیاسی خود را به فرهنگ جامعه تبدیل کنند. علاوه بر این جریانات راست عموماً امید پیروزی خود را به آمریکا و حمایت کشورهای غربی گره زده اند. چه سازمان مجاهدین و چه سلطنت طلبان و چه افراد پراکنده و بدون تشکل این جنبش، اتکایشان به دو مولفه بسیار برجسته است. یکی فرهنگ عامه و دیگری حمایت دولتهای غربی. فرهنگ عامه مردم که به زعم این جریانات شامل احترام به مذهب، تقدیس شخصیت‌های افسانه‌ای ایران و پرچم شیر و خورشید نشان که یکی از مهمترین آیکونهای جنبش ناسیونالیستی است، میشود، پایه سیاست همه آنها و نقطه اشتراکشان محسوب میشود. آنها میدانند نفرت از جمهوری اسلامی در جامعه بیش از حد است و این نفرت از حکومت باعث شده است هر نوع حکومت مذهبی بی اعتبار شود. با این وجود فکر میکنند مذهب عاملی است که بخش عقب مانده جامعه را به آنها نزدیک میکند. مهمتر از این مولفه، احترام آنها به مذهب عمدتاً به این دلیل است که فکر میکنند با این سیاست میتواند بخشهایی ریزش کرده از رژیم جمهوری اسلامی را در شرایط جابجایی قدرت به خود وصل کنند. سازمان مجاهدین خلق که در برنامه رسمی خود اسم حکومت مورد نظرش جمهوری دموکراتیک اسلامی است و خود را پیرو شیعه اثنی عشری و اسلام توحیدی میدانند، امروز برخلاف برنامه مصوب خود فریاد می‌زنند حکومت باید غیر مذهبی و غیر اتمی باشد.

این غیر مذهبی و غیر اتمی برای جلب حمایت دولتهای غربی و رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی طراحی شده است. اگر نه همه میدانند و میبینند که شکل و قیافه نیروهای سازمانی مجاهدین بطور مشتمل کننده‌ای اسلامی و سکتی طراحی شده است. تا جایی که حتی ازدواج و رابطه عاطفی زن و مرد در این سازمان ممنوع اعلام شده است و کسانی که قبلاً زندگی مشترک داشتند ناچار به جدایی شدند این یعنی سکت مذهبی به تمام معنا. در سیاست احزاب

شرکت در این جدال امکان انتخاب به مردم میدهد. انتخاب افق راست یا چپ بدون این جدال ممکن نیست. این بویژه برای چپ جامعه حیاتی است. زیرا سرنگونی جمهوری اسلامی سیاستی است که کل جامعه چه چپ و چه راست اپوزیسیون آنرا پذیرفته و دست بکار اجرای آن هستند. آنچه آینده را شکل میدهد انتخابی است که مردم سرنگونی طلب در میان دو افق چپ و راست میکنند. زیرا روشن است که توهم "همه با هم" سال ۵۷ تکرار نخواهد شد.

واضح است که جامعه ابتدا به ساکن یک حزب یا شخصیت و نیرو را انتخاب نمیکند بعد دنبال انتخاب افق سیاسی جنبش معینی برود. روند انتخاب مردم برعکس اتفاق می‌افتد. ابتدا جامعه یا دقیقتر بگویم بخش قابل توجهی از فعالین و مردم معترض تحت تأثیر یک افق سیاسی عمدتاً به چپ یا راست اقبال نشان میدهند و در قدم بعد در میان نیروهای دخیل در آن افق و جنبش، یکی از جریانات و یا گرایش خاصی را ترجیح میدهند. هژمونی پیدا کردن در جنبشهای اعتراضی، پراتیک سیاسی چند وجهی می‌طلبد فقط یک تبلیغات صرف نیست. اما یک چیز قطعی و روشن است فعالین و رهبران جنبشهای اعتراضی نقش کلیدی و حلقه واسط بین این جنبشها و جریانات سیاسی را بازی میکنند. بدون همراهی این فعالین و لیدرها با یک افق و جریان معین، کسب هژمونی امری ذهنی و سوژکتیو میماند. برای عینیت پیدا کردن و ابژکتیو شدن این هژمونی، باید این حلقه میانی، جامعه و جریانات سیاسی را به هم وصل کند. در ضمن لازم است بگویم هژمونی پیدا کردن یک جریان شباهتی به اتفاقات سال ۵۷ نخواهد داشت. این بار دو افق و دو نیرو با خود آگاهی بسیار بالایی وارد میدان سیاست و جدال خواهند شد. این روند فقط بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی یک جنبش بر جنبش دیگر تعیین تکلیف خواهد شد.

پرسش: یکی از وجوه برجسته شرایط کنونی جامعه، وضعیت اقتصادی مردم است. گفته میشود که رژیم اسلامی از نظر اقتصادی به فروپاشی رسیده است. ارزیابی شما در اینمورد چیست؟

محمد آسنگران: فروپاشی اقتصاد در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی یکی از احتمالات قوی است. اما کسی که بگوید امروز این اتفاق افتاده است یا شناخت دقیقی از فروپاشی ندارد و یا در محدوده تبلیغات علیه رژیم چنین فرمولی را بکار میبرد که موضوع بحث ما نیست. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که جمهوری اسلامی هیچ راهی برای عبور از بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ندارد. در این مورد مشخص باید بگویم برای مقابله با بحران و ورشگستگی اقتصادی راه حلی در چهارچوب این رژیم متصور نیست. علاوه بر آن، دزدی و اختلاس سیستماتیک توسط مقامات جمهوری اسلامی، مجالی به کوچکترین تخفیفی در بحران را نمی‌دهد حتی در جاییکه ثروت فراوانی در کشور تولید شود، مثالش دوران احمدی نژاد است. این مسئله ساختاری است و

جامعه از جریان‌ات چپ و کمونیست ایرانی در تاریخ صد سال اخیر علیرغم هر سیاستی که داشته‌اند، تصویری مثبت بوده است. مردم چپها را نماینده آزادیخواهی و برابری طلبی میدانند. مردم کمونیستها و چپهای جامعه را به عنوان انسانهای فداکار میشناسند. با این وجود متأسفانه سهم چپ فقط قربانی شدن و زندانی شدن و فداکاری بی انتها بوده است. همین شرایط بعلاوه فضای سیاسی جهان در دوره های مختلف، آنها را به ماندن در اپوزیسیون و حاشیه سیاست عادت داده است. خارج از ماهیت سیاسی و نظری و تفاوت آنها با همدیگر در قبل و بعد از انقلاب ۵۷ تا اواسط دهه شصت، چپ ایران همیشه نه تنها قربانی بوده است بلکه حتی نتوانسته است چهره‌ها و فعالین خود را به جامعه بشناساند. به تاریخ چپ ایران نگاه که کنید متوجه میشوید اسامی و شخصیت‌های چپ تا اواسط دهه شصت شمسی فقط بعد از مرگشان معروف شده‌اند. کمتر شخصیت چپ ایرانی را میشناسید که در قید حیات بوده باشد و شرایط و سنت سیاسی به او اجازه داده باشد که در بعد اجتماعی برای مردم قابل دسترس بوده باشد.

اما نیروهای چپ و کمونیست ایران با هر افت و خیزی که داشته‌اند امروز پرچم روشنی دارند. پرچم آزادی، برابری، رفاه و مخالفت با هر نوع تبعیض سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه. این تصویر مدرن حاصل تحولات چپ بعد از انقلاب ۵۷ تا به امروز است. ضدیت با سرمایه داری در ایران اکنون به فرهنگ بخش قابل توجهی از طبقه کارگر و مردم آگاه و قشر تحصیل کرده ایران تبدیل شده است. مخالفت با مجازات اعدام و دفاع از حقوق کودک و دفاع از برابری کامل زن و مرد و دفاع از دخالت مستقیم شهروندان در سرنوشت سیاسی و اقتصادی جامعه و مخالفت با ناسیونالیسم و ملیگرایی و نقد بدون تخفیف مذهب و.... همگی از جمله دستاوردهای دوره متاخر چپ و کمونیسم ایران است. امروز رگه ای از کمونیسم ایران این فرهنگ و سیاست را نمایندگی میکند که توانسته است این موضوعات را به فرهنگ بخش قابل توجهی از مردم و حتی نیروهای سیاسی راست و چپ ایران تبدیل کند.

اگر اکنون شاهدیم همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون خود را مدافع حکومت سکولار و غیر مذهبی، حقوق برابر برای زن و مرد و لغو مجازات اعدام و حقوق کودک معرفی میکنند، خارج از اینکه تا چه حد متعهد به این مسائل هستند، ناشی از فضای سیاسی متحول و قطبی شده جامعه است که این فرهنگ را به آنها دیکته کرده است. با توجه به مولفه های فوق، جنبش چپ و کمونیستی ایران در تقابلی سخت با جمهوری اسلامی و جدالی دائمی با جریان‌ات راست است. جامعه هنوز نه چپ و نه راست را انتخاب نکرده است. کسی که ادعا کند جامعه یکی از این جنبشها را انتخاب کرده است در توهم و نادانی بسر میبرد. واقعیت این است جامعه وقتی دست به انتخاب بین چپ و راست میزند که در پروسه سرنگونی برجستگی و هژمونی یکی از اینها مسجل شده باشد. وجود انواع شعارهای چپ و رادیکال و راست و ناسیونالیستی در خیابان نشانه عینی و غیر قابل انکاری است که به ما نشان میدهد هنوز این انتخاب اتفاق نیفتاده است. تازه بعد از رویکرد جنبشی و انتخاب یک افق معین از جانب اکثریت فعالین جنبشهای اجتماعی، ما شاهد هژمونی جنبش معینی خواهیم بود. در این پروسه به هر درجه ای فعالین جنبشهای اجتماعی به یک

ادامه مطلب در صفحه آخر

اپوزیسیون ما در خاور میانه فقط دو سازمان با این مشخصات میشناسیم. یکی سازمان مجاهدین و دومی پ.ک.ک در کردستان ترکیه است. امجاهدین از منظر اسلامی و پ.ک.ک از منظر ناسیونالیستی. هر دو اعلام کرده‌اند تا وقتی که در مبارزه با دشمن هستند افراد سازمانشان باید فقط به ایدئولوژی سازمان فکر کنند نه به زندگی فردی و عاطفی و انسانی خود.

ناسیونالیستهای سنتی که عمدتاً خود را پرو غربی تعریف میکنند و سلطنت طلبان هم بخشی از این جنبش هستند، با زنده کردن روایت‌های افسانه ای تحت عنوان "فتخارات ملی" که پرچم و سرود فاشیستی ای ایران مرز پرگهر و... از مهمترین آیکنهای آنها است، با مقایسه جمهوری اسلامی با دوره شاه میخواهند گذشته را به آینده بفروشند. تفاوت مجاهدین و این طیف تفاوتی جنبشی است. مجاهدین یکی از نیروهای ملی اسلامی است که از نظر جمهوری اسلامی "منافق" شده است. طیف ناسیونالیستهای پرو غرب منهای افسانه های تاریخی شان، در پی تحولات انقلاب مشروطه و مشخصاً با قدرت گیری رضا شاه وارد عرصه سیاست در ایران شده‌اند. با وجود این تفاوتها، هر دو طیف نیروهای راست، تمام شانسان قدرت گیری خود را به حمایت غرب و مشخصاً آمریکا گره زده‌اند. اکنون رابطه با سیاستمداران راست و سلام و علیک با مقامات دولتهای غربی موضوع رقابت این دو جنبش با هم است. هرکدام تلاش میکنند کالای خود را با قیمت ارزانتری به دولتهای غربی عرضه کنند تا بلکه توجه آنها را جلب کنند.

همینجا لازم است تاکید کنم سازمان مجاهدین خلق به دلیل فعالیتها و سیاستهای چهار دهه اخیرش و به دلیل تبدیل شدنش از یک سازمان چریکی مخالف شاه به سازمانی مافیایی و سکت مذهبی، هیچ شانسی در جنبشهای سیاسی ایران برای کسب قدرت و حتی شریک شدن در قدرت را ندارد. زیرا نماینده هیچ قشر و طبقه ای در جامعه ایران نیست. همچنانکه داعش نبود. سازمانی در حال انقراض است. آنچه که در صحنه سیاست و جنبشهای اجتماعی ایران ماندگار و منافع طبقاتی معینی را نمایندگی میکنند نیروهای چپ و کمونیستی و جریان‌ات ناسیونالیست ایرانی میباشند. نیروهای ناسیونالیسم پرو غرب و جنبش ملیگرایی پرچمدار دفاع از منافع بورژوازی ایران هستند. علاوه بر اینکه بورژوازی ایران از روز اول با سنت استبدادی و ضد کمونیستی متولد شده است در این دوره و مقطع زمانی،- ضدیتش با کمونیسم را بسیار پر رنگ کرده است. این ویژگی و جاذبه ای است که دولتهای غربی و مشخصاً دولت آمریکا میتوانند بر روی آن حساب باز کنند. همچنانکه در مورد رضا شاه و محمد رضا شاه و خمینی همین ویژگی و جذابیت را برای غرب نمایندگی کردند. سازمان مجاهدین هم تازگی به این امر واقف شده و برای فروش خود در بازار هر روز ضدیت اش با هر نوع چپگرایی و کمونیسم را پر رنگتر میکند.

زندانی سیاسی، بی قید و بی وثیقه آزاد باید گردد!

کرونا و مذهب در جهان و در ایران

محمدرضا پویا

"بلایا" مصون میدارد، در این دوره بگونه ای وسیع ریزش نمود. مردم در دنیا شاهد بودند که چگونه ویروس کرونا کل جغرافیای جهان را در هم نوردید و بشریت را صرفنظر از باور و یا عدم باور به مذهب و دستورات دینی بکام خود کشید. یک وجه مشخصه جدال انسان با ویروس کرونا، تلاش سترگ و بی وقفه کادر پزشکی و درمان برای نجات جان انسانها بوده است. در بحرانی که هم اکنون در میانه راه ان هستیم به آن بخش از بشریتی که باور مذهبی داشتند، اموخت که تنها علم و پیشرفتهای تکنولوژیک میتواند ادامه حیات فیزیکی انسان را تضمین کند و نه اوراد، خرافات مذهبی و دعا خواندن. ناتوانی مطلق مذهب در جدال مرگ و زندگی انسان با ویروس کرونا، تبعات وسیعی به همراه خواهد داشت که در دراز مدت چنانچه با یک جنبش خودآگاه عجیب شود، میتواند در نگاه مردم به فلسفه زندگی و جایگاه مذهب، یک رنسانس بزرگ ایجاد کند اما تا همین همینجای کار هم حکم شکست و ناتوانی مذهب در برابر علم صادر شده است. جهان شاهد بود که چگونه شهروندان کشورهای مختلف سمبلهای مذهبی از جمله مجسمه و عکس را، در مقابل دوربین میشکستند و پاره میکردند. همه دیدیم که چگونه کشیش اعظم کلیسا در کره جنوبی در برابر مردم تعظیم میکرد و بابت مزخرفاتی که در باره کرونا گفته بود، عذر خواهی میکرد. خدا از ترس کرونا خانه اش را تا اطلاع ثانوی تعطیل و کار را بدست "دعاهای دیجیتالی" سپرد. متولیان لاکچری پوش و لاکچری خور خانه خدا بنایندگی از خود خدا از ملتسمین زیارت خواستند هزینه سفر حج خود را بحابشان بریزند تا آنها بنمایندگی از آنها به شیطان سنگ ببندازند که انطوریکه قرائن نشان میدهد تعداد بسیار اندکی به این حقه بازی جدیدی متولیان خانه خدا تن دادند.

دیوارهای عمارت آن هاله های خاکستری ابهام که ادامه زندگی انسان را تنها در پناه قدر قدرتی خدا و مذهب میسر و انقیاد بشر گرفتار در این او هام را عین "رستگاری و آزادی" میدانست، بیکباره ترک برداشت و سیلی از سوالات سخت بی پاسخ را روی میز مذهبیون گذاشت. تاثیرات این دوره را قطعا در سالهای آینده شاهد خواهیم بود. در دوره کرونا یکبار دیگر روشن گردید که مذهب مجموعه ای از قوانین و باورهای خرافی نیست که بشر را به انقیاد و فریب میکشاند، بلکه قبل از ان صنعتی است که عامل مرگ صدها هزار انسان شده است.

در ایران پس از شیوع ویروس کرونا، اخوند حکومت و روزه خوانهای فیضیه قم برای دایر ماندن بساط خرافات و امام زاده هاییکه تا دیروز "مرکز شفا اسلامی" نامیده میشدند، بازار مکاره "روغن بنفشه" و "ادرار شتر" براه انداختند تا بزعم خودشان زمینگیر شدن مذهب و ناتوانی دینشان در این

بحران را، از چشم مردم دور نگه دارند. اما تا انجاییکه به مردم در ایران مربوط است، پروسه نقد و بیرون انداختن مذهب اسلام از زندگی روزانه خود با کرونا آغاز نشد. اگر کرونا در جهان، ضدیت مذهب با علم را بنمایش گذاشت، در ایران در چهار دهه اخیر یک جنبش وسیع ضد اسلامی در یک جدال بزرگ و مداوم، ضدیت مذهب با زندگی انسان در همه عرصه ها و ظرفیت مذهب در ادمکشی و تبدیل شدن به یک ماشین تمام عیار جنایت را، جلو چشم جهانیان گرفت. محدود کردن این پدیده بزرگ به "ریزش توهم مردم به خرافات" انهم فقط در دوره شیوع کرونا، صف آرای در مقابل جنبشی است که مطالبات و دادخواستش بر علیه مذهب، کیلومترها از "جنبش فاصله گرفتن مردم از خرافات مذهبی" جلوتر است. انچ جامعه ایران را از مابقی جهان در این زمینه جدا میکند، وجود جنبش عظیمی است که در عرصه سیاست در سالهای اخیر بر متن یک جنبش توده ای، به سمبلهای مذهب اسلام حمله ور شده است و برچیدن شدن مذهب از تمامی شئونات زندگی خود را خواستار است. فراموش نکنیم که تلاش برای محدود کردن دامنه این جنبش به "توهم زدایی به امامزاده ها" امر خودبخودی و اتفاقی نیست. یک جنبش راست محافظه کار که زیست در یک جامعه ضد مذهبی در آینده را، مخالف امیال سیاسی خود میداند، دست اندرکار تصویر سازی های "حداقلی" از دستاوردهای این جنبش است. حال اینها از دالان "حق انتخاب" مذهب وارد شده اند تا بمردم گوشزد کنند که به "عقاید" مذهبی بخش اسلامزده احترام بگذارید تا مگر از این رهگذر خواستهای ماکزیمالیستی جاری در جامعه که خواهان ریشه کن ساختن مذهب است را، بعقب برانند و مردم را با حداقلهایی بخانه بفرستند و اعلام پیروزی کنند. این همان جنبشی است که در سه سال اخیر در مقابل حمله مردم به سمبلها، مساجد و دوایر اسلامی را کار "بچه های اطلاعات سپاه" میداند که میخواهند مسیر اعتراضات را به بیراه ببرند!!! میگویند حمله نکنید، بهانه بدست رژیم میدید(ظاهرا اینها کشف کرده اند که رژیم اسلامی برای سرکوب اعتراضات مردم، بدنبال بهانه است)، حمله نکنید و به پیر و پیغمبرهای اسلام هم کاری نداشته باشید وگرنه "بخش مذهبی" جامعه از حضور در اعتراضات امتناع میکند و شکاف ایجاد میشود. گفتند آنهایکه سمبلهای اسلامی در این مملکت را آتش زدند، مشکوک هستند. این در واقع پلاتفرم بخش راست اپوزیسیون در مقابل جنبش ضد اسلامی جاری در جامعه است. تا حالا کسی از ایدئولوگهای جنبش راست اپوزیسیون نشنیده است که در فردای پس از رژیم اسلامی اگر اینها بقدرت رسیدند مذهب رسمی در این مملکت را ممنوع میکنند، در شناسنامه های مردم، انتساب به این و یا ان مذهب را، حذف میکنند. تا حالا بصراحت نگفتند "تعلیمات دینی" را از آموزش و پرورش بر می اندازند، شنیده نشد بگویند مسله ازدواج و طلاق را از دوایر قدرت اخوند حذف و بدست قوانین مدنی جامعه می سپارند. هر چه بیشتر در این عرصه کنکاش شود، تفاوت و تضاد مطالبات ضد اسلامی مردم که نه زیرزمینی بلکه فریاد در خیابان است، با پلاتفرم سیاسی جنبش راست، بیشتر عیان میشود. برای رسیدن به یک جامعه عاری از مذهب، باید قاطعانه و بی تحفیف و بی لکننت از دستاوردهای جنبش ضد اسلامی دفاع کنیم و در پیشاپیش جنبش آزادیخواهی مردم با بلند کردن پرچم مذهب زدایی، به جنگ رژیم اسلامی برویم.

وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کيفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکشند و یا سرباز فراری را اعدام میکنند، مشغول کيفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرچایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین به مقررات و دستورات وادار میکنند. دارند ارباب میکنند. دارند حکومت میکنند. در همین جهان امروز اعدام فقط کيفر قتل نیست، کيفر سکس غیر مجاز، کيفر احتکار، کيفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کيفر تشکیل احزاب مخالف، کيفر طنز کردن خدا و پیغمبر و امام، کيفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی و دولت است. امروز هم دولت ها شهروندانشان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.

میپرسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما میگوئیم این یک کار را بهیچوجه نمیشود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه گرانی که در درگیریها اسیر می شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟ منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره ی خانواده مقتول چگونه اجراء می شود؟

منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، در بدر شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نشسته است؟ در مورد مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آنقدرها که بعضی فکر میکنند ابژکتیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجه ی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟

منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است!

منصور حکمت

حکمت را گرامی داشت که برای اولین بار در تاریخ آن کشور در دفاع از حق حیات انسان و در مخالفت با اعدام گفت و نوشت. او مطالبات این جنبش را فرموله و به سوالات عدیده طرح شده در باره اعدام پاسخهای درست داد. جمله طلایی او "اعدام قتل عمد دولتی است" امروز ملکه ذهن میلیونها انسان است که به مخالفت با اعدام برخاسته اند. (مقدمه از پرش)

مقدمه خاوران:

مطلبی که در زیر ملاحظه میکنید پاسخهای منصور حکمت به پرسشهای ما در زمینه لغو اعدام است که در اصل برای کتاب ناتمام <چرا لغو اعدام> در نظر گرفته شده بود. که به لحاظ آماده نبودن کتاب مذکور فعلا آن را در خاوران درج میکنیم. با سپاس از منصور حکمت که با وجود گرفتاریهای بسیار به درخواست ما پاسخ مثبت داد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟ منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل میرسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هر دو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عمدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کيفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کيفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میآورد که گویا مجازات اعدام را برای کيفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی، امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است.

کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول متهمین خواهند بود. من فرقی میان تیموتی مک و ای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟

منصور حکمت: قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوارتسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوایی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

خاوران: اگر جواب مثبت است در آنصورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟

منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود دارد که هر دو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلا نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقا به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعاً مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیرویی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟

منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و یا برعکس اول مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موشکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

این مطلب در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بچاپ رسیده است.

جلوی یک لیست بالابلند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند! ثانیاً، جامعه ای که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکاندیناوی و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟

منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولاً، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیاً، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید لغو بشود. باید بجایی برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلایای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتابد، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و یا خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیانه بزند.

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلاً با مبارزی که در اثر بمب گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکنم. متأسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمببست هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلائل مخففه سیاسی برای وقوع جرم ارائه و بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند بگیرند و محاکمه

شکست انقلاب ۵۷ دلایل دیگری داشت!

محمد آسنگران

شکست خورد؟

این مقاله در نشریه انترناسیونال شماره ۸۳۱ درج شده است.

فضای سیاسی جامعه و سیاست جریانات مختلف در قبال تحركات جنبش سرنگونی طلبانه در ایران مباحث مختلفی را دامن زده است. یکی از آنها این است که سیاست درست و کمونیستی در قبال این جنبش و جریانات دخیل در جنبش سرنگونی چه باید باشد. یا اینکه با چه تاکتیک و سیاستی باید در جنبش سرنگونی دخالت کرد؟ نقش جنبشهای طبقاتی در این جنبش سرنگونی چیست، چگونه میتوان در جنبش سرنگونی طلبانه اخیر هژمونی چپ یا رهبری چپ بر این جنبش را ممکن کرد و....

اما در میان جریانات چپ عموماً دو سیاست را میتوان مشاهده کرد یکی اینکه جنبش سرنگونی را ادامه خطی همان جنبشهای اعتراضی میدانند و همانند یک جنبش مطالباتی به آن برخورد میشود و منتظر است روزی این جنبش اوج بگیرد و کارگران به رهبرش تبدیل بشوند تا چپها از این طریق نقش موثر خود را پیدا کنند این چپ هم وظیفه خود را تقویت این روند تعریف کرده است. در این بحث مشخص فعلاً به این ترند نمیپردازم.

یک سیاست دیگر جنبش سرنگونی را جنبشی خاص با اهدافی خاص میدانند که نه ادامه خطی جنبشهای مطالباتی است نه الزاماً انقلاب کارگری. این ترند از چپ دخالتگر، سیاسی و اشتباهی کسب قدرت سیاسی دارد. به همین دلیل فکر میکند باید مراحل و سیاست و تاکتیک دوره جنبش سرنگونی را با دقت بررسی کرد، آنرا شناخت و سیاست ویژه ای داشت تا بتواند هژمونی چپ را در این جنبش مسجل کند. اما این هژمونی از چه راهی و با چه سیاستی ممکن است در میان این ترند از چپ که عمدتاً خود را متعلق به جنبش کمونیسم کارگری میدانند مورد مجادله است.

قبلاً تمایلی وجود داشت که هر نوع جنبش توده ای و سرنگونی طلبانه را انقلاب میدانست و ویژگیهای یک انقلاب را میخواست بر آن ناظر کند که بعد از چند بار آزمون و خطا از بعد از خیزش ۹۶ تا کنون کسی آن را طرح نکرده است. اما گرایشات و احزاب و افرادی که فکر میکنند جنبش سرنگونی الزاماً انقلاب نیست اما میتواند به انقلاب منجر بشود و باید برای پیروزی و برای هژمونیک شدن چپ و کمونیسم در این جنبش تلاش کرد و سیاست داشت از راههای مختلفی میخواهند به این هدف برسند. در این چهارچوب آن

گرایش سیاسی که قبلاً هر تحرک توده ای را انقلاب مینامید و از سال ۹۶ تا کنون خود را جایی طرح نکرده است، اخیراً به سیاستی روی آورده است که مرزهای بین چپ و راست را در نور دیده و تحت عنوان سیاست در دوره “جنبش سرنگونی” هر تحرک راستی که سرنگونی طلب باشد را با دیدی مثبت مینگرد.

اما این نوشته من به مباحثی میپردازد که قبلاً من و رفیق بهزاد مهرآبادی در میدیای اجتماعی آنرا به شکل کامنت پیش بردیم. او در دفاع از بیانیه های چهارده امضایی اخیر برای استعفاي خامنه ای و تغییر قانون اساسی دفاع کرد. و من در نقد این بیانیه ها و نقد او و رفقای همفکرش نوشتم. در پاسخ به من رفیق بهزاد مقاله ای نوشت تحت عنوان اینکه “انقلاب سال ۵۷ چرا شکست خورد. وقتی در فیسبوک آنرا منتشر کرد من زیاد جدی نگرفتم و فکر کردم پاسخ این مسائل را داده ام چنانچه حتی کامنتی در نقد این مقاله ننوشتم. در عین حال با نگاهی به نوشته بنظرم زیادی سنتی و مباحثش پیش پا افتاده آمد فکر میکردم پاسخی لازم ندارد چون کسی تحت تاثیر این نوع مباحث قرار نمیگیرد. اما چند روز بعد متأسفانه متوجه شدم که این مقاله سر از نشریه انترناسیونال حزب کمونیست کارگری درآورد.

علت چاپ آن در نشریه انترناسیونال فکر میکنم این بوده است که در پاسخ به مجادلات اخیر بر سر بیانیه های چهارده امضایی رفقای دست اندر کار نشریه با نظرات رفیق بهزاد توافق داشته اند و درج آنرا مفید دانسته اند. زیرا بهزاد در نقد نظرات من گویا استدلالهای “عینی و تجربیاتی انقلاب سال ۵۷” را با هم یکجا به خواننده تحویل میدهد. بویژه اینکه راوی خاطرات پنجا و هفت را به عنوان شاهد زنده روی میز گذاشته است و شهادت میدهد که روش خمینی موثر بود و باید از آن روش و سیاست برای پیروزی استفاده کرد. از این منظر نتیجه میگیرد امروز باید از هر گرایش راستی در جنبش سرنگونی حمایت کرد. زیرا هدف “جنبش سرنگونی سرنگون” کردن است. این سابقه را گفتم تا خوانند بدانند شان نزول این مقاله من چیست. در عین حال لازم است بگویم رفیق بهزاد همیشه رفیق نزدیکی به حزب بوده است اما هیچ وقت عضو حزب نشد. با این حال سر دبیر نشریه و دست اندرکاران دیگر احتمالاً فکر کرده اند این مقاله چون پاسخ محکمی به محمد آسنگران است خوب است برجسته بشود و علیرغم اینکه رفیق بهزاد عضو حزب هم نیست چاپ مقاله اش را در نشریه مفید دانسته اند. با این مقدمه اجازه بدهید وارد اصل بحث مقاله بشوم.

رفیق بهزاد مهرآبادی نوشته است: “حمایت سازمانهای چپ از خمینی به این خاطر نبود که مواضع ارتجاعی وی را نمیدیدند، بلکه روش وی را موثرترین شیوه برای به خیابان آوردن مردم میدیدند و مقهور آن شده و ... مردمی که رهبری وی را پذیرفته بودند و فکر می کردند که شیوه وی موثرتر است، هر گونه نقد چپ را چوبی لای چرخ جنبش سرنگونی میدیدند.” با این استدلال رفیق ما دارد میگوید دلیل پیروزی خمینی و شکست انقلاب ناشی از توانای و تاکتیک موثر خمینی بود. او استفاده از همین روش را به کمونیستها توصیه میکند تا پیروز شوند.

نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!

راست در دانشگاه و در جنبش سرنگونی هستند و فکر میکنند از این طریق مثل خمینی میتوانند رهبری چپ و راست جنبش سرنگونی را کسب کنند. برخلاف ادعا و توهم ذهنی که دارند با حمایت از راستها و یا نصیحت راستها، عملا به جامعه میگویند مردم شما هم از این راستها حمایت کنید. آن مردم هم وقتی که بخواهند انتخاب کنند بسیار طبیعی است که حامی را رهبر خود نمیکند، بلکه همان کسی را انتخاب میکنند که این حامیان پشت آنها بسیج شده اند. این نوع نگرش حتی جونیوررسم نیست این سیاست تکرار کمدی یک شکست تراژیک است که چپ سنتی و ضد سلطنتی و ضد امپریالیست در سال ۵۷ تجربه کرده است.

به قول منصور حکمت خمینی بر شانه سنت و سیاست جنبش ملی اسلامی که نیروهای اصلی آن جبهه ملی و حزب توده بودند به قدرت رسید. جریان خمینی یک جریان از دهها جریان متعلق به جنبش ملی اسلامی بود که همگی در سیاست مخرج مشترکهای داشتند. اما “ضد امپریالیست” بودن، حلقه اصلی سیاست مشترک جریان متعلق به این جنبش بود. از این زاویه همه آنها از یک جنس بودند. همین نقطه اشتراک، کل این جنبش را قدم به قدم پشت سر خمینی به خط کرد. وقتی که میگوییم دیگر انقلاب همه با همی در ایران شکل نخواهد گرفت منظور این است که جنبشهای مختلف پشت یک رهبر بسیج خواهند شد.

رفیق بهزاد نوشته است انقلاب ۵۷ انقلاب همه با هم نبود بلکه همه با خمینی بود. اتفاقا انقلاب همه با هم همین است که جنبشها و گرایشهای مختلف پشت سر یک رهبری قرار میگیرند. به همین دلیل منصور حکمت میگوید این بار ما در ایران شاهد چنین اتفاقی نخواهیم بود. نمیتوان با تغییر ترکیب کلمات یک ترمینولوژی سیاسی را یواشکی به خواننده قالب کرد. این چه استدلالی است که انقلاب ۵۷ “همه با هم” نبود بلکه “همه با خمینی” بود. اگر منظور نویسنده این است همه با هم یعنی در سهم بردن مساوی نبودند معلوم است که از پایه متوجه مضمون سیاسی این ترم نشده است.

اگر منصور حکمت تاکید میکند این بار در ایران رهبری واحدی شکل نخواهد گرفت. منظورش این نبود از این به بعد جنبش توده ای در خیابان فقط کارگران خواهند بود. چنین درکی از مباحث منصور حکمت زیادی ساده اندیشانه است. اینکه گفته میشود همه مردم از اقشار مختلف در خیابان شرکت میکنند به این معنا انقلاب همگانی است. گوینده متوجه نیست نه منصور حکمت و نه هیچ کس دیگری انقلاب همه با هم را با حضور افراد از اقشار مختلف توضیح نداده است. ناسلامتی قرار بود جامعه را بر اساس منافع و سیاست طبقات و جنبشها توضیح بدهیم. اما رفیق تحلیگر ما جنبش و طبقه و سنت سیاسی و... را زیر فرش میکند تا عکس خیابان را به ما نشان بدهد. در حالیکه منظور هیچ تحلیگر و کمونیست جدی نبوده است که انقلاب “همه با هم” را با شرکت افراد از اقشار مختلف در خیابان توضیح بدهد. در هیچ دوره تاریخی کسی این تفسیر را معیار خود قرار نداده است. فاکتی برای آن وجود ندارد. وقتی از همه با هم حرف زده میشود از شکل گرفتن رهبری واحد برای جنبشهای مختلف حرف زده میشود. کلید درک این مسئله جایگاه همین

برخلاف نظرات رفیق بهزاد مهرآبادی، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد. خمینی با یک نسل کشی توانست انقلاب را شکست بدهد. جنبش اسلام سیاسی با تاکتیک خمینی به قدرت نرسید. حقیقت تاریخی این است وقتی که غرب متوجه شد نمیتواند شاه را در قدرت نگهدارد برای شکست انقلاب و ممانعت از قدرتگیری چپ، ارتجاع خمینی را در بوق و کرنا کرد و وارد مذاکره با ارتش و ساواک و مقامات سیاسی و نظامی حکومت سلطنتی شد. از این طریق راه قدرتگیری خمینی را که از همه جریانهای دیگر ضد کمونیست تر بود فراهم کردند. اسناد طبقه بندی شده دستگاههای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس که اخیرا منتشر شده اند همه اینها را مستند کرده است.

بنابر این قدرتگیری خمینی نه نتیجه تاکتیک و توانایی خمینی بود و نه مردم ایران آرزوی بازگشت به عهد عتیق را در سر میپوراندند. خمینی را همان قدرتهای جهانی سوار سر انقلاب کردند که تا دیروز میخواستند شاه را در قدرت نگهدارند. کسیکه تاریخ آن دوره را بخواهد با تجربه شخصی توضیح بدهد درست یا غلط مثل این میماند که از سوراخ یک سوزن دنیا را نگاه کند لاجرم نمیتواند کل صحنه سیاسی و اجتماعی را ببیند. همچنانکه این نوشته ندیده است. اما این ندیدن، نتیجه “اشتباه معرفتی” راوی نیست. این یک نتیجه گیری سیاسی است که یک گرایش راست با رجوع به آن تاریخ میخواهد حقانیت سیاست امروزش را نشان بدهد. زیرا این گرایش هم از بیانیه های چهارده امضایی حمایت کرده است و هم از مسیح علینژاد در مقابل دانشجویان چپ. حتی متوجه نیست وقتی که میخواهد با این استدلال از راستها دفاع کند، دارد میبذیرد که راست در جنبش سرنگونی دست بالا پیدا کرده است و خودش در نقش همان چپی که از خمینی حمایت کرد، ایستاده است.

این رفیق ما حتی از تجربیات خودش هم نیاموخته است حمایت از خمینی را این بار با حمایت از جریانهای ملیگرا و پروغرب دارد پاسخ میدهد. درس آموزی از منظر این نگرش فقط جابجایی نیرویی است که فکر میکند در جنبش سرنگونی متحدش است و نباید با نقد آنها خود را از نیروی آنها محروم کند و... این نگرش سیاست و تاکتیک همان چپهای دوره انقلاب را دارد تمرین میکند که میگفتند فقط شاه برود هر کس بیاید ما در موقعیت بهتری قرار خواهیم گرفت و اهدافمان را دنبال خواهیم کرد.

راست را نقد نمیکند و توصیه میکند نقد نشود تا در “جنبش خلق” که در دوره “نو اندیشی” اش جنبش سرنگونی مینامد، تفرقه ایجاد نشود. مدافعین همین تفکر مدعی شده اند که اگر در دوره انقلاب ۵۷ چپها خمینی را نقد میکردند هم تفرقه ایجاد میشد و هم شاه سرنگون نمیشد. در دفاع از مسیح علینژاد هم عین این استدلال را کردند که نباید در دانشگاه تفرقه ایجاد کرد. جالب این است که اینها خواهان اتحاد چپ و

های او. مینیستریم جامعه بر بستر فرهنگ شرقی و فرهنگ خودی تنها به رسانه های رسمی که موافق قدرتگیری جریان اسلامی بودند دسترسی داشت. چپ منتقد یا در زندان بود یا رسانه ای نداشت صدایش را خفه کرده بودند. معرفه نبود. پایه اجتماعی قوی نداشت ... و

جریانات چپ آن دوره مانند پیکار و سازمان چریکهای فدایی و... در روزهای اول انقلاب و حتی یک سال بعد از قدرت گیری خمینی هنوز لیبیک به خمینی نگفته بودند اما او را نماینده خورده بورژوازی میدیدند که میخواستند رادیکالاش کنند. این همان توصیه ای است که امروز رفیق بهزاد میکند: رهبری راست را نقد نکنید، نقایصش را بازگو کنید تا رادیکال بشود. اما ایشان باید بدانند که این متد چپ سنتی چهل سال قبل شکست خورده و زنده نخواهد شد. این عین همان کاری است که پیکار و چریک و راه کارگر و رزمندگان و... انجام دادند و میخواستند امام خرده بورژوا را با فشار از پایین به صف خلق بیاورند. حزب توده امامش را انتخاب کرده بود اما چپ سنتی منتقد حزب توده به دنبال رادیکال کردن "خورده بورژوازی" به رهبری خمینی بود. همین نگرش و توهم باعث شد در جریان جنگ ایران و عراق بسیاری از اینها مدافع مام میهن و جناحهایی از رژیم اسلامی بشوند.

متاسفانه امروز چپی که به بهانه جنبش سرنگونی به دنبال رادیکال کردن راستها و بورژواها است و فکر میکند بخشی از آنها شعارهای چپ را دارند تکرار میکنند پس هژمونی چپ را پذیرفته اند و... در توهم بسر میبرد. این چپ سرنوشت بهتری از آن چپ ۵۷ نخواهد داشت. این گرایش فکری پایه اجتماعی ندارد. زمینه رشد پیدا نمیکند. فقط در مقطع کوتاهی مزاحم کار کمونیستها میشود و پیشروی کمونیسم کارگری را کند میکند. این گرایش ادامه یا بخشی از همان چپ است که تاریخش بسر آمده است. این گرایش و این نوع چپ را من چپ سنتی "نو اندیش" مینامم که از آن چپ دوره ۵۷ هم راست تر حرف میزند.

زیرا آنها از نظر خود به دنبال رادیکال کردن خورده بورژوازی به رهبری خمینی بودند چون فکر میکردند نماینده یک قشر بینابینی است. این چپ سنتی "نو اندیش" امروز ما در این توهم است که گویا میتواند راستها را رادیکال کند، بورژوازی را رادیکال کند، چون میبیند آنها شعارهایی را تکرار میکنند که قبلا فقط چپها مدافع آن بوده اند. متوجه نیست خمینی هم روزی مدافع آزادی سیاسی شد و اعلام کرد آزادی سیاسی برای همه و مارکسیستها هم هست. اعلام کرد جمهوری مورد نظر ما همانند جمهور فرانسه خواهد بود. او حتی از راستهای امروز در زمینه اقتصادی چیزهای بسیار بیشتری گفت که آب و برق و آموزش و... مجانی را وعده داد. این توهماتی که امروز نسبت به راست شکل گرفته است واقعا تعجب انگیز است. انگار اینها در جریان انقلاب ۵۷ نبوده اند و ندیدند خمینی برای تحمیق مردم چی وعده ها و چه حرفهایی زد.

از منظر این گرایش اگر اپوزیسیون بورژوایی، لیبرال و سوسیال دمکرات بشود خوشحال خواهد شد و برای این سیاست طرح و

جنبشهای سیاسی و طبقاتی است که در دستگاه تحلیلی رفیق ما غایب است.

همچنانکه در انقلاب ۵۷ جنبش اسلام سیاسی، جنبش ملی - اسلامی، جنبش ملی نوع مصدقی، جبهه ملی و... بعلاوه جنبش چپ آن دوره از پوپولیست و چریک و ملی و توده ای و خلقی و... همگی پشت سر خمینی صف کشیدند یا بقول رفیق بهزاد مقهور تاکتیک موثر او شدند. اگر این دوست ما به هر دلیلی منظوروش از همه با هم رهبری واحد این جنبشها نیست باید این تر را از اساس کنار بگذارند و با نشان دادن کارت شناسایی تعلق افراد به اقشار مختلف در خیابان مخاطب را دنبال چیزی نفرستد که هیچ مبنای نظری و تئوریکی ندارد.

در عین حال پاسخ این نیست که رفیق بهزاد نوشته است انقلاب ۵۷ "همه با هم" نبود بلکه همه با خمینی بود. با عرض معذرت باید بگویم این نوع تر مها شباهت زیادی به سفسطه دارد تا سیاست. البته این قابل فهم است که رفیق بهزاد تلاش میکند بگوید انقلاب ۵۷ همه با هم نبود امروز در جنبش سرنگونی همه با هم باید شکل بگیرد. اگر منظوروش این است با صراحت بیاید همین را بگوید نه اینکه با جابجایی کلمات بخواهد این همانی را بواشکی تحت عنوان تر جدید تحویل مخاطب بدهد.

اما با این حال از میان نیروهای ائتلافی جنبش ملی اسلامی، جنبش اسلام سیاسی به رهبری خمینی تفاوت جدی با بقیه داشت. این جنبش به دنبال سازمان دادن یک حکومت دست راستی با روینای اسلامی بود. خمینی تئوری خلافت اسلامی و حکومت بر اساس شریعت اسلام ولی فقیه و... را قبلا گفته و نوشته بود. این تئوریهها برای جنبش اسلام سیاسی معرفه بود. همچنانکه بالاتر اشاره کردم خمینی با حمایت غرب و بر بستر سیاست و فرهنگ جنبش ملی اسلامی ساخته و پرداخته شد که با یک نسل کشی، انقلاب ۵۷ را شکست داد. یک واقعیت دیگر در جامعه آن روز ایران بود که گرایشهای سیاسی دهه چهل و پنجا اینها را دیده و میشناختند. اما حلقه مشترک ضد سلطنتی و ضد امپریالیست بودن، همه این جریانات را به هم وصل کرده بود و این همان بستری است که خمینی از آن تغذیه کرد. کسی که اینرا نبیند متوجه سیاست در بعد کلان نیست از سوراخ سوزن میخواهد تحولات را نگاه کند. جنبشها را نمیبیند سیاست را بر اساس نقش جنبشها توضیح نمیدهد از وقایع عکس میگیرد و به عنوان حقیقت ناب تحویل میدهد.

با این حال بیژن جزنی و تقی شهرام و جواد قانلی و... که از شخصیتهای شناخته شده چپ آن دوره بودند خطر قدرتگیری اسلامیهها را هشدار داده بودند. به قول رفیق بهزاد حتی شفق سرخ هم اینرا گفته بود. بنا بر این رهبر شدن خمینی حاصل مهندسی افکار عمومی بود و نه نتیجه تاکتیک

شرایط انقلابی است. بحث رابطه بین جنبش سرنگونی و حکومت است. تعریف و متدی برای سرنگونی حکومت و رهبری در جنبش سرنگونی است. این بحث هیچ ربطی به مناسبات چپ و راست در جنبش سرنگونی ندارد. اما رفیق بهزاد این متد و سیاست را وارونه کرده است.

این وارونگی تا آنجا پیش رفته است که در نقش مشاور و مفسر راستها ظاهر شده اند. مواردی بیانات گرایش راست را تلاش میکند تصحیح و مقبول نشان بدهد. مثل هم جنبشی خود به اشکالات آنها برخورد میکند. فکر میکند دنیای سیاست دنیای پلیتیک زدن است. چون دوره سرنگونی است پس باید در این مقطع از این نوع راستها دفاع کند تا به رهبر آنها تبدیل شود. این نگرش در خوشبینانه ترین حالت هم جنس همان چپ دوره انقلاب است که نمیخواست تضاد بین نیروهای خلق را آنتاگونیستی کند. اگر آن چپ ضد امپریالیست بود این چپ فقط سرنگونی طلب است و بس. این تکرار کمدی یک تاریخ تراژیک است که ما به تحرکاتش خیره شده ایم.

اما رفیق بهزاد حتی در بکار گرفتن شیوه خمینی هم دچار مشکل است زیرا او از هیچ جریان سیاسی دیگر در ایران حمایت نکرد و فقط به جنبش خودش متکی بود. این دیگران بودند که از او حمایت میکردند، بقیه جریانات سیاسی ایرانی چپ و راست و میانه با تصمیم خودشان و ارزیابی که از خمینی و اسلام و... داشتند در زیر چتر ضد امپریالیستی خمینی تجمع کردند. خود رفیق بهزاد نوشته است که “خمینی هیچگاه حمله ای انتقادی به نیروهای دیگر نکرد. حتی وقتی که در قیل از انقلاب به هیات سازمان مجاهدین که مذهبی بودند، گفته بود که از آنها حمایت نمی کند، بر علیه آنها موضع نگرفته بود.” البته رفیق ما این نمونه را به این دلیل نقل کرده است که بگوید چون خمینی مجاهد را نقد نکرد ما هم دیگران (که منظورش راستها است اگر نه مرتب مشغول نقد چپها است) را نقد نکنیم. اما وجه دیگرش را که از کسی حمایت نکرده را نادیده میگیرد چون امروز خودش به بهانه جنبش سرنگونی که خواست همه از جمله راستها است نقد ما به جریانات راست را تفرقه افکنانه میدانند. جالب است هم راستها و هم این نوع چپ به دنبال “اتحاد” راست و چپ در جنبش سرنگونی هستند. اما هیچوقت راستها از چپ دفاع نکرده اند و این فقط نوع خاصی از چپ است که به بهانه بیانیتهای چهارده امضایی که سرنگونی طلبانه است و در دانشگاه در مورد حجاب و... از راست دفاع کرده است.

راستها تحت عنوان “شورای ملی” رهبری ملی، اتحاد نیروهای دمکراسی خواه و... میخواهند از روش خمینی برای کسب هژمونی استفاده کنند و این نوع چپ هم همان کار را تحت عنوان اینکه این دوره دوره “سرنگونی” است و دوره انقلاب بعدا خواهد رسید و... میخواهد از همان روش خمینی برای شکل دادن به جنبش همه با هم علیه حکومت استفاده کنند. جدا از اینکه این متد عملاً انقلاب دو مرحله ای را دارد تئوریزه میکند اما متوجه نیست که خمینی با هیچکس نبود. این جنبشها و جریانات دیگر بودند که خود را با او همراه کردند. او خود را با هیچ جنبش دیگری هماهنگ نکرد و مدافع هیچکس نشد.

تاکتیک میآورد و به ما کمونیستهای کارگری توصیه میکند راه پیروزی از این طریق ممکن است. با همین متد نقد راستها را در جنبش سرنگونی مشروط میداند. رفیق بهزاد نوشته است: “افشاگری در مورد راست نمیتواند در همه موارد موثر باشد. خصوصاً در زمانی که راست توانسته است عده ای از مردم را بخود جلب کند. نقد برنامه های آینده راست برای مردم عادی که درگیر مبارزه با رژیم هستند، بی اثر است و حتی با عکس العمل شدید آنها روبرو خواهد شد. افشای راست خصوصاً بایستی به ضعف آن برای سازمان دادن جنبش سرنگونی متمرکز گردد.”

همچنانکه میبینید رفیق ما معتقد است گرایش راست را در دوره جنبش انقلابی و جنبش سرنگونی فقط وقتی باید نقد کرد که آنها تاکتیک نادرست و به ضرر جنبش سرنگونی اتخاذ میکنند. به همین دلیل با تاکید میگوید “مردمی که رهبری وی (خمینی) را پذیرفته بودند و فکر می کردند که شیوه وی موثرتر است، هر گونه نقد چپ را چوبی لای چرخ جنبش سرنگونی میدیدند. موقعی که راست دست بالا را در یک جنبش دارد، حزب بایستی به رهبران آن کاری نداشته باشد.” این گرایش به تمام معنا گرایشی راست است. چپ سنتی “نو اندیش” منظورم این نوع نگرش و سیاست و مدافعینش است. مقاله رفیق بهزاد در این چهارچوب نوشته شده است. این گرایش حتی امروز که خودش معتقد است مسئله رهبری جنبش سرنگونی باز است و قطعی نشده است توصیه میکند جنبش راست را فقط وقتی باید نقد کرد که در تاکتیکش برای سرنگونی ناپیگیر است و یا میخواهد سد ایجاد کند. (حتی به توصیه خودش که نوشته است خمینی را میشد در سال ۵۵ و ۵۶ نقد کرد وفادار نمانده است.) او تاکید میکند نقد راست تفرقه در صف سرنگونی ایجاد میکند و مردم آنرا چوب لای چرخ سرنگونی میدانند. عین این سیاست را جنبش فدایی در دوره انقلاب داشت و بقول رفیق بهزاد اینطور فرموله میکردند:

“دیدگاه فدایی این بود که نیاپستی تضاد میان نیروهای خلق را آنتاگونیستی کرد و خمینی را میخواست رادیکال تر کند.... چپ ایران بشدت ضد غربی و ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی بود و بهمین دلیل فکر می کرد که خمینی را بایستی رادیکال کرد، وی مثل خرده بورژوا در نوسان است و بایستی بعنوان متحد فقط با فشار رادیکال شود.”

این رفیق ما و همفکرانش امروز عین این سیاست را در برخورد به راست پیشه کرده اند و آنرا ادامه بحث سلبی اثباتی معرفی میکنند. در نوشته ای جداگانه در مورد بحث سلبی اثباتی و درک وارونه این گرایش از آن متد مقاله ای تحت عنوان “نکاتی در مورد متد بحث سلبی در دوره انقلابی” منتشر کرده ام علاقه مندان میتوانند به آن رجوع کنند. اینجا همیقدر بگویم بحث سلبی متد و سیاست یک جنبش اثباتی است که میخواهد در جنبش سلبی در شرایط انقلابی هژمونی کسب کند. بکار گرفتن این بحث محدود به

گرفته بودند. آنها که به یک کمر بند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد..... اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود."

ادامه مطلب از صفحه ۶ .. در باره اوضاع سیاسی ایران

حزب و جریان خاص نزدیک بشوند و حضور آن جریان را در اتخاذ سیاست و تاکتیکهای خود ملحوظ کنند، زمینه انتخاب یک حزب و جریان معین عینیت پیدا میکند.

بنابر این ما در این دوره هنوز شاهد ترکیبی از شعارها و مطالبات راست و چپ در جنبشهای اعتراضی خیابانی خواهیم بود. چپ باید با تمام قدرت برای هژمونیک شدن در جنبش سرنگونی طلبانه تلاش کند. یکی از تلاشها، مقابله بدون سازش و بدون تخفیف و نمایندگی کردن رادیکالیسم افراطی در مقابل حکومت است. اما همزمان نقد جنبشهای راست و جریانات منبعث از این جنبش از موضعی ماکسیمالیستی، امکان انتخاب بین چپ و راست را به مردم میدهد و زمینه هژمونیک شدن چپ را بیشتر فراهم میکند. کسی که از این وظیفه اصلی شانه خالی کند در صحنه سیاست حاشیه ای خواهد شد.

دیگر ورق برگشته است!

مردم!

این اوباش زانو زده اند. دست و پای خود را گم کرده اند، بجان یکدیگر افتاده اند، دارند میگریزند. از ما میترسند، بر خیزیم و کارشان را یکسره کنیم

منصور حکمت

گسترده گی "جنبش ضد امپریالیستی" که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بسرعت همه جریانات سیاسی ایران را پوشش داده بود، لجنزاری بود که خمینی از آن ارتزاق میکرد. با این حال آن انقلاب با یک نسل کشی شکست خورد. زیرا با وجود همه توهمات که نسبت به خمینی وجود داشت، بعد از انقلاب ورق داشت بر میگشت و در ابعاد هزاران نفره آزادیخواهان به صف مخالفین خمینی پیوستند. سمپاتی رفیق بهزاد و همفکرانش به بیانیه های ۱۴ نفره و مسیح علینژاد و... آنها را در نقش حامی نشان میدهد نه رهبر. حتی متوجه نیستند که هیچ آدم عاقلی حامی را رهبر خود نمیکند. پس تکلیف این نگرش روشن است متولد نشده سقط شده است. نقش خود را به یک حامی تنزل داده است.

تمام تلاش من این است که متد سلبی منصور حکمت را اولاً به یک دوره معین که شرایط انقلابی نامیده میشود محدود کنم و گرایشهای دیگر نتوانند این متد را به قبل و بعد از شرایط انقلابی تسری بدهند. دوما جنبش کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری باید آنقدر قوی و معرفی باشد که مردم در هر مکانی در ایران اعضا و کادرها و سخنگویان و پرچم او را ببینند تا بتوانند انتخابش کنند. سوما ما باید جنبش خود را و کمونیسم کارگری را به عنوان یک جنبش اثباتی فرض بگیریم که با متدی سلبی در جنبش سرنگونی دخالت میکند. حزب ما و جنبش ما جنبش سلبی نیست بلکه بشدت اثباتی است. اما برای رهبری جنبش سرنگونی و انقلاب کارگری باید با سیاست سلبی در خیابان ظاهر بشود. در خیابان ظاهر شدن و رهبری جنبش اعتراضی فقط میتواند سلبی باشد. اما این مهم بدون یک جنبش و حزب اثباتی که مرتب و بدون وقفه جنبشش را با سیاستی کمونیستی تجهیز میکند غیر ممکن است.

در پایان خواننده را به یک پاراگراف از مباحث منصور حکمت رجوع میدهم که برعکس نظرات رفیق بهزاد دلایل شکست انقلاب ۵۷ را توضیح میدهد.

"جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاخی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. برخلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است بدرد کاربرد شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!